

امیر اکبری

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

Amirakbari84@yahoo.com

احمد بن عبدالله خجستانی و تکاپوی طاهریان برای کسب قدرت در نیشابور

چکیده

خراسان در فاصله نیم قرن حاکمیت طاهریان با آرامش نسبی همراه بود. سقوط این حکومت و تصرف نیشابور توسط یعقوب چندین دهه شهرهای خراسان را دچار ناامنی و آشوب ساخت. ظهور مدعیان جدید که هر یک خود را نایبان حکومت طاهری معرفی می‌نمودند تنها برای کسب قدرت و به میراث بردن حکومت طاهریان بود. احمد بن عبدالله خجستانی از جمله سرداران آخرین امیر طاهری بود که به خدمت یعقوب پیوست و با عزیمت یعقوب به سیستان خود را نایب طاهریان معرفی نمود. وی برای توسعه نفوذ خود در خراسان بار دیگر با رقیبان خویش به نزاع برخاست. منازعات پی در پی ابوظلحه با خجستانی و نیز واسطه قرار دادن حسین بن طاهر آخرین بازمانده حکومت طاهریان اوضاع آشفته و نابسامانی را در خراسان رقم زد. تلاشهای هر یک از مدعیان برای جلب نظر مردم خراسان و بالاخص نیشابوریان تنها در گرو بر حق بودن نیابتشان از سوی طاهریان بود. بی‌شک سابقه نیکوی حکومت‌داری طاهریان چنین دعاوی را از سوی خجستانی به همراه داشت. وی برای جلب نظر قلوب خراسانیان خود را احمد بن عبدالله طاهری نامید. اما با گسترش نفوذ خود نام طاهریان را از خطبه انداخت و به نام خود سکه زد. بی‌شک چنین رویکردی به گسترش منازعات مدعیان و سرانجام قتل خجستانی منجر گردید.

کلید واژه‌ها: طاهریان، احمد بن عبدالله خجستانی، یعقوب، خراسان.

مقدمه

سقوط طاهریان در ۲۵۹ هـ/ ۸۷۲ م در واقع به منزله پایان اقتدار و نفوذ این دودمان نبود، زیرا چندین سال بعد از آن، سردارانی که در نیشابور به قدرت رسیدند، هر یک خطبه به نام محمد بن طاهر آخرین امیر طاهری خوانده و خود را نماینده او در خراسان معرفی می‌کردند. احمد بن عبدالله خجستانی، از ناحیه خجستان بادغیس- که مردم آن نیز جزو خوارج بودند.^۱ از جمله سردارانی بود که به نام امیر طاهری خطبه خواند. قابل ذکر است که برخی خجستانی را از خوارج ندانسته‌اند و اطلاق این عنوان به وی را بیشتر به سبب خروج و طغیانش بر حاکم وقت دانسته‌اند.

احمد بن عبدالله خجستانی از خجستان در کوهستان هرات و از بلوک بادغیس و از اتباع محمد بن طاهر بود. هنگامی که یعقوب لیث بر نیشابور چیره شد به یعقوب پیوست و تابع علی بن لیث گردید. وی مردی خربنده بود که پس از خواندن اشعار حنظله بادغیسی تصمیم گرفت جزء گروه سپاهیان شود. به روایت عروضی سمرقندی احمد بن عبدالله خجستانی هم ولایتی حنظله در بادغیس چون دیوان اشعار او را مطالعه می‌کرد به این دو شعر رسید:

مهتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی^۲

ظاهراً بعد از خواندن این اشعار بود که خجستانی به سپاهگیری رو آورد. وی سپس در خدمت صفاریان درآمد و در دستگاه یعقوب از خدمت‌گزاران علی بن لیث شد. به گفته خود وی هنگام مراجعت یعقوب به غزنین، علی بن لیث در رباط سنگین احمد را برگرداند و شحنگی اقطاعاتی را به او سپرد. بنا به گفته ابن‌اثیر: «خجستانی برای اینکه در خراسان بماند، علی بن لیث را تحریک کرد و از علی خواست تا وی را به خراسان

بفرستد تا برای وی چیزی حاصل کند و کارها را مرتب نماید و علی از یعقوب اجازه گرفت و احمد پس از گرفتن خلعت او را روانه کرد. وی صد سوار برگزید و صد سوار هم از خود داشت و با آنان به کרוخ در هرات می‌رفت و عایدات اقطاع علی بن لیث را گرفته و به لشکر خود دارد و بدین گونه سواران خود را افزود تا آنکه به خوف نیشابور آمد، ولی بزرگان آنجا احمد را نپذیرفتند و احمد هم خوف را غارت نمود و بدین گونه علیه صفاریان دست به اقدام زد سپس به پست رفت و از آنجا به بیهق و از بیهق به سمت نیشابور، با دو هزار نفر سوار آمد و عزیز بن سری از شهر گرینخت و خجستانی بر نیشابور حاکم شد.^۳

وی از همان آغاز در صدد بود تا از فرصت‌های مناسب برای کسب قدرت و نفوذ خود بهره گیرد. روند فعالیت‌های وی نشان می‌دهد که او از هر فرصتی برای نفوذ قدرت خود در نیشابور و خراسان بهره می‌گیرد. وی در آغاز از یاران محمد بن طاهر بود که بعد از تصرف نیشابور به خدمت یعقوب در آمد. از گفته‌های تاریخ سیستان بر می‌آید که احمد بن عبدالله به عنوان یکی از سرکردگان صعالیک در خراسان بوده است. این امر می‌تواند برای وی و جاهت و نفوذی را در میان گروه‌هایی از مردم به همراه داشته باشد. وی در خدمت یعقوب جزو یاران علی بن لیث گردید، اما با بازگشت یعقوب به سیستان در سال ۲۶۱ هـ/ ۸۷۴ م موفق شد تا جماعتی را به دور خود جمع کند و سپس با اعلام مخالفت بر ضد یعقوب در آغاز سال ۲۶۲ هـ/ ۸۷۵ م نیشابور را تصرف کند. بنا بر روایت اشپولر وی از ملتزمین محمد بن طاهر بود که در اسارت یعقوب به سر می‌برد و در هنگام نبرد دیر العاقول توانست بگریزد و برای به دستگیری میراث طاهریان خود را محق‌تر از دیگران دانست.^۴

دوران تسلط احمد بن عبدالله خجستانی بر شهرهای نیشابور و هرات از سال ۲۶۱ هـ.ق تا ۲۶۸ هـ.ق بود در حالی که بنی شرکب بر مرو و سرخس چیره شده بودند. طی این دوره خجستانی با رافع متحد شد و ظاهراً برای طاهریان به دعوت پرداخت. وی خود را احمد بن عبدالله طاهری نامید تا نظر بیشتر مردم خراسان را متوجه خود کند. زیرا وی دل‌های نیشابوری‌ها را موافق با طاهریان می‌دید. وی یکی از رجال طاهری به نام محمد بن هرثمه، را به نزد خود فراخواند و او را سپهسالار لشکر خویش ساخت.^۵

ابن فندق می‌نویسد که یعقوب احمد بن عبدالله را به حکومت خراسان گماشته بود، ولی او به یعقوب پشت کرد^۶ و برای طاهریان دعوت نمود و برای استحکام موقعیت خود، نیروهای قدرتمند را فراخواند و از بین این نیروها، رافع بن هرثمه به خجستانی پیوست ولی بنی شرکب نپیوستند. قابل ذکر است که در هنگام ضعف دولت طاهری و نارضایتی عمومی در جامعه باعث ایجاد گروه‌های مردمی گردید که در خراسان، تحت عنوان‌هایی چون صعالیق، عیاران و آل شرکب به چشم می‌خورد. تأثیرات این گروه‌ها بستگی به وضع حکومت در خراسان و پیروی این گروه‌ها از دسته‌ای خاص داشت.

از بین این گروه‌ها در خراسان، صعالیق یک گروه عمده به حساب می‌آمدند که در تحولات خراسان نقش مهمی را داشتند صعالیق در خراسان برای خود دسته‌هایی را تشکیل داده و به راهزنی و دزدی می‌پرداختند. حضور آنان در خراسان مربوط به زمان‌های پس از اسکان و مهاجرت قبایل اعراب می‌گردید. هنگامی که اعراب در خراسان ساکن شدند، بعضی از آنان جزو طبقه اشراف شدند و برخی دیگر جزو مردم فرو دست و ضعیف جامعه گردیدند که تحت عناوین فلول، سقاط العرب، صعالیق [صعالیق] یا سائرالناس خوانده می‌شدند. آنان راه را بر کاروان‌ها می‌گرفتند و به نام آنکه حق خود را از بیت‌المال می‌خواهند، اموال مسافران را غارت و مصادره می‌کردند.

در دورانی که یعقوب لیث بر خراسان مسلط شد، این سالوکان در خراسان فعالیت می‌کردند و فعالیت آنان بهانه خوبی برای حملات یعقوب به خراسان بود. با آمدن یعقوب به نیشابور و تسلط او بر خراسان سالوکان جمع شدند و تدبیر کردند که چه باید بکنند و سپس به این نتیجه رسیدند که «این مردی صاحب قران خواهد بود و دولتی بزرگ دارد و مردی مردست و کسی برو [بر] نیاید. ما را صواب آن باشد که به زینهار او رویم و به روزگار دولت او زندگی کنیم».^۷

در واقع آنان متوجه میزان قدرت یعقوب شده بودند و سعی داشتند در روزگار قدرت یعقوب دست از راهزنی برداشته و به یعقوب ملحق شوند تا مورد تهاجم قرار نگیرند. آنان و رهبران صعالیک نزد یعقوب آمدند و به روایت تاریخ سیستان: «پس سرکب کبیر که نام وی ابراهیم بن مسلم بود و ابراهیم بن الیاس بن اسد و ابوبلال الخارجی و ابراهیم بن ابی حفص و احمد بن عبدالله خجستانی و عزیز بن السری، این همگنان یاران [و] گروه خویش نزد یعقوب آمدند و یعقوب ایشان را بنواخت و خلعت داد».^۸

نزدیکی گروه به یعقوب و رسیدن سران این گروه به مناصب بالا، حاکی از پیوستگی عقاید آنان با عیاران و یعقوب لیث دارد و از نفوذ زیاد آنان حکایت می‌کند. زیرا پس از آن بود که شرکب الکبیر را با خود به سمت طبرستان و نبرد با علویان برد.^۹ ابوبلال به عنوان ندیم یعقوب انتخاب شد و حتی بعدها قیامی را ایجاد کرد^{۱۰} و عزیز بن سری حاکم نیشابور گردید و خجستانی که به خدمت علی بن لیث پیوسته بود و تمایل به کسب قدرت بیشتر داشت، بر خراسان مسلط شد و آل شرکب با او درگیر شدند.^{۱۱}

علت این که بنی شرکب با خجستانی متحد نشدند، عداوتی بود که از زمان یعقوب بین آنان بوجود آمده بود. به نظر می‌رسد افزایش قدرت ابراهیم بن شرکب در دربار یعقوب، موجب شد خجستانی علیه وی توطئه کند و این توطئه منجر به قتل ابراهیم گردید.^{۱۲}

ابن‌اثیر در خصوص توطئه قتل ابراهیم و نقش خجستانی در مرگ وی نوشته است: بنی‌شربک سه برادر بودند. ابراهیم و ابوحفص لعمر و ابوطلحه منصور فرزندان مسلم، ابراهیم بزرگتر بود او در جنگ یعقوب با حسن بن زید در گرگان دلیری کرده و امتحان خوب در نبرد داده بود یعقوب او را مقدم کرد و برتری داد روزی وارد نیشابور شد و آن روز سخت سرد بود. یعقوب با او یک خلعت سمور پوشانید که آن خلعت را خود یعقوب پوشیده بود. خجستانی بر او رشک برد. ابراهیم گفت: یعقوب میخواهد نسبت بتو خیانت کند زیرا بهر که خلعت خاصه خود را بدهد او را نابود می‌کند. ابراهیم سخت غمگین شد و پرسید چاره چیست و چگونه نجات خواهیم یافت. گفت: چاره این است که من و تو هر دو بگریزیم و نزد برادرت یعمر برویم زیرا من بر او هم می‌ترسم.

ابراهیم زودتر رفت و در محل موعود منتظر شد ولی خجستانی نرسید و ابراهیم ناگزیر راه سرخس را گرفت. خجستانی نزد یعقوب رفت و خبر فرار ابراهیم را داد. او را دنبال وی فرستاد و او در سرخس به ابراهیم رسید و او را کشت. یعقوب هم نسبت به خجستانی متمایل و مهربان شد.

پس از تصمیم یعقوب برای عزیمت به سوی سیستان وی نیشابور را به عزیز بن سری واگذار کرد و ایالت هرات را به برادرش عمرو بن لیث داد. عمرو نیز طاهر بن حفص باذغیسی را به نیابت خود به هرات فرستاد. یعقوب بدین گونه در سال دویست و شصت و یک هجری تصمیم برای عزیمت به سیستان گرفت. با اقدام وی برای ترک خراسان خجستانی بنای یک ترفند را گذاشت. وی به علی بن لیث گفت: دو برادر تو یعقوب و عمرو هر دو خراسان را بین خود تقسیم کردند و به تو چیزی نرسیده است بهتر این است که مرا به خراسان بفرستی تا برای تو چیزی حاصل و کارهای ترا مرتب کنم. علی از برادرش یعقوب اجازه خواست که احمد را به خراسان بفرستد. چون احمد برای تودیع

نزد یعقوب رفت یعقوب او را نواخت و خلعت داد و روانه نیشابور کرد اما چون خجستانی از نزد یعقوب خارج شد یعقوب گفت: «من گواهی می‌دهم که پشت این مرد پشت یک خائن عهد شکن و متمرّد و عاصی می‌باشد و این آخرین روز طاعت او نسبت بما خواهد بود».^{۱۳} با این ماموریت خجستانی صد مرد برای خود برگزید و با آنها وارد «شت شاپور» شد در آنجا با حاکم محل جنگ و او را اخراج و مالیات را استیفا کرد. از آنجا بگمش رفت و در بسطام کشتار عظیمی نمود و شهر را گرفت پس از آن وی راه نیشابور را گرفت که عزیز بن سری (از طرف یعقوب) در آنجا بود. عزیز بارهای خود را بست و گریخت. احمد نیشابور را گرفت و در آنجا بنام طاهریان حکومت کرد و آن در سال دویست و شصت و دو بود.^{۱۴}

پس از تسلط خجستانی بر نیشابور و دعوت نیروهای قدرتمند توسط وی، یعمر بن شرکب که دعوت خجستانی را به دلیل قتل برادرش نپذیرفت، به سمت هرات آمد و شهر را از نایب عمرو لیث به نام طاهر بن حفص بادغیسی گرفت. سپس بین خجستانی و یعمر جنگ بود تا خجستانی با توطئه‌ای ابوحفص یعمر را دستگیر کرده و به قتل آورد، ولی ابوطلحه، برادر سوم سپاهی را جمع کرد و به نیشابور حمله برد و آنجا را گرفت. ابن‌اثیر گزارش تلاشهای خجستانی برای همراهی دیگر نیروهای متنفذ خراسان با خود را این چنین آورده است: «خجستانی برافع بن هرثمه نوشت که حاضر شود چون حاضر شد فرماندهی سپاه را باو داد. به یعمر بن شرکب هم نوشت که بیاید و با هم متحد شوند و مملکت را اداره کنند ولی او اعتماد نکرد زیرا نسبت به برادرش آن کار (قتل او را) را مرتکب شد یعمر به هرات رفت و با طاهر بن حفص جنگ کرد و او را کشت و حکومت او را به خود اختصاص داد. احمد او را قصد کرد و جنگهای متناوب میان آن دو واقع شد ابوطلحه (برادر یعمر) بن شرکب یکی از سالار آن یعمر بود. عبدالله بن بلال با خجستانی

(احمد) مکاتبه کرد که یک مهمانی ترتیب دهد و سالاران و بزرگان سپاه یعمر را بضيافت دعوت کند و خجستانی همه آنها را دستگیر کند بشرط اینکه ابوطلحه را باو واگذار نماید. احمد خجستانی قبول کرد. ابن بلال ضیافت را ترتیب داد و سالار آن یعمر را دعوت کرد و احمد بر آنها هجوم برد و یعمر را دستگیر نمود و بنیشابور فرستاد که نایب او بکشتنش مبادرت کرد ولی ابوطلحه عده گرد خود جمع کرد و ابولبال را کشت و راه نیشابور را گرفت و نزد حسین بن طاهر رفت که برادر محمد بن طاهر بود که از اصفهان بدان شهر رسیده بود بطمع اینکه احمد (خجستانی) برای طاهریان خطبه بخواند چنانکه خود تظاهر می‌کرد و وعده می‌داد ولی بوعده خود وفا نکرد. ابوطلحه رسید و برای او (حسین بن طاهر) خطبه خواند و با او ماند.^{۱۵}

زمانی که ابوطلحه به نیشابور آمد با ورود حسین بن طاهر به خراسان روبرو شد، زیرا به دنبال فرار و آزادی محمد بن طاهر از اسارت یعقوب، خلیفه او را همچنان حاکم قانونی خراسانی معرفی می‌کرد، اما خود، اگرچه جرأت آمدن به خراسان را نداشت، ولی بعد از اعلام حمایت خجستانی از طاهریان، برادرش حسین بن طاهر را در آمدن به خراسان تشویق کرد. حمزه اصفهانی گزارشی از آمدن او به خراسان ارائه داده است:

«حسین (بن طاهر) بی‌مال و مردان روی نیشابور نهاد و به اصفهان که حاکم آن دلف بن عبدالعزیز بود، در آمد و در کار خود درماند که آیا با وجود پریشانی حال حرکت کند یا بازگردد، در این هنگام کوشاد بن شاه مردان به یاری او برخاست و دلف را وادار کرد که به حسین بن طاهر کمک کند تا آن حسین به همراهی کوشا بیرون شد و روز دوشنبه هفت روز مانده از صفر سال ۲۶۳هـ/ ۸۷۶م ماه مهر روز دین به نیشابور رسید. کوشاد از آنجا به ماوراءالنهر روان شد و نزد نصر بن احمد بن اسد آمد تا از وی یاری خواهد، اما او

را نه به مال یاری داد و نه به مردان، پس نزد حسین بازگشت و حسین در نیشابور نماند و آن جا را ترک گفت و کوشاد را بر امرای خراسان جانشین کرد.^{۱۶}

حسین بن طاهر به سرعت از خراسان بازنگشت، بلکه اشاره پاره‌ای از منابع حکایت از آن دارد که وی پنج سال در خراسان ماند چنان که در سال ۲۶۷هـ/ ۸۸۰ م در مرو بوده و بعد از آن دیگر سخنی از او به میان نیامده است. احتمال می‌رود که وی مدت زیادی در نیشابور نمانده باشد. زیرا بیشتر نیروهای درگیر در خراسان در مرحله اول متوجه نیشابور شدند و حضور او را به عنوان یک رقیب نمی‌توانستند بپذیرند. آن هنگام که ابوطلحه منصور بن شرکب، رقیب خجستانی، موفق شد در غیاب خجستانی از نیشابور، این شهر را تصرف کند، چون وارد نیشابور شد، حسین بن طاهر، برادر محمد بن طاهر را دید که از اصفهان بازگشته بود، به طمع آن که احمد بن عبدالله خجستانی به نام او خطبه بخواند، ولی ابوطلحه در نیشابور به نام او خطبه خواند و در نزد او بماند.^{۱۷}

ابوطلحه زودتر از خجستانی با حسین بن طاهر بیعت کرد، شاید به بهانه آن که موقعیت خود را در نیشابور محکم کند، اما اقامت وی در این شهر چندان دوامی نیاورد، زیرا یکی از سردارانش به نام اسحاق شاری بر ضد او عصیان کرد و در جنگ میان آن دو بسیاری از سپاهیان ابوطلحه کشته شدند. زمانی که وی قصد ورود به نیشابور را داشت مردم که او را ضعیف دیدند، دروازه‌های شهر را به رویش بستند. سپس مردم نیشابور از احمد بن عبدالله خجستانی که در هرات بود، کمک گرفتند و او دوباره به نیشابور بازگشت.

ظاهراً پیش از ورود خجستانی، حسین بن طاهر با یارانش نیشابور را ترک کرده بودند، به روایت طبری، برادر شرکب: «حسین بن طاهر را از نیشابور برون کرد و بر آنجا تسلط

یافت و مردم را وادار کرد که یک سوم مالهای خود را به او دهند. حسین سوی مرو رفت که برادر خوارزمشاه آنجا بود و به نام محمد بن طاهر دعا می‌گفت.^{۱۸}

این امر نشان از پیدایش اختلاف میان آنها بر خلاف توافق اولیه داشت. به هر حال در طول مدتی که ابوظلحه بر نیشابور حاکم بود مدعیانی چون خجستانی و اسحاق الشاری را در پیش روی داشت. خجستانی برادر خود عباس را فرستاد تا ابوظلحه را سرکوب کند ولی عباس کشته شد و سپاهش گریخت. احمد با شنیدن این خبر به سمت هرات برگشت و رافع را فرستاد تا مالی جمع کند و از برادر خبر بیاورد و چنانچه توانست ابوظلحه را هلاک کند. رافع رفت و خود را وابسته به ابوظلحه نشان داد، ابوظلحه نیز رافع را به ناحیه بیهق و بشت [بست] فرستاد تا خراج آن نواحی را بگیرد، در نتیجه رافع موفق شد ابوظلحه را فریب دهد و خبر قتل عباس خجستانی را همراه با خراج مناطق بیهق و بست، برای احمد بن عبدالله خجستانی ببرد. از طرف دیگر ابوظلحه که هنوز بر نیشابور مسلط بود، اسحاق الشاری را به گرگان فرستاد تا نیروهای حسن بن زید و دیلمیانی را که آنجا بودند براند، ولی اسحاق پس از پیروزی و تسلط بر گرگان علیه ابوظلحه عصیان کرد و ابوظلحه برای سرکوب او روان شد. اسحاق، ابوظلحه را غافلگیر کرد و سپاه ابوظلحه پراکنده شد و در نتیجه ابوظلحه به نیشابور آمد، ولی مردم شهر چون ابوظلحه را ناتوان یافتند او را برانندند.^{۱۹} به نظر می‌رسد در این زمان که بین ابوظلحه و اسحاق درگیری بوده است، حسین بن طاهر مجدداً بر نیشابور آمده و بر آن مسلط شده است، زیرا از یک سو ابوظلحه در نامه‌ای که به اسحاق می‌نویسد تا او را فریب دهد، عنوان می‌کند که مردم نیشابور در برابر هجوم ابوظلحه و محمد بن طاهر از اسحاق یاری می‌خواهند^{۲۰} و از سویی طبری اشاره می‌کند در سال ۲۶۵ هـ.ق، پس از این وقایع، خجستانی بر نیشابور

مسلط شد و حسین بن طاهر به مرو رفت و برادر شرکب (ابوطلحه) میانجی حسین و خجستانی گردید.^{۲۱}

ابن خلدون در مورد سرکوب اسحاق الشاری و تسلط خجستانی بر نیشابور و رفتن ابوطلحه به سمت بلخ چنین می‌گوید:

«او [ابوطلحه] در یک فرسنگی شهر درنگ کرد و جماعتی را گرد آورد و به شهر تاختن آورد. آنگاه از زبان مردم نیشابور، نامه‌ای به اسحاق نوشت که بیاید و مردم شهر را در برابر هجوم ابوطلحه و محمد بن طاهر یاری دهد. اسحاق به این نامه فریفته شد. آنگاه از زبان اسحاق نامه‌ای به مردم نیشابور نوشت و وعده داد که به یاری آنها علیه ابوطلحه راه بر او بگیرد و او را بکشد و نیشابور را در محاصره گرفت، مردم نیشابور احوال خویش به خجستانی نوشتند، و از او یاری خواستند، او از هرات پیامد و مردم دروازه را به رویش بگشودند و او را به شهر درآوردند.»^{۲۲}

می‌توان احتمال داد که اسحاق الشاری سعی داشته جای ابوطلحه را بگیرد و خود نماینده طاهریان باشد و احتمالاً حسین بن طاهر نیز با اسحاق همراهی می‌کرده است. با تمام این‌ها گروه‌های هوادار خجستانی در نیشابور موفق می‌شوند خجستانی را به شهر بیاورند و بدین گونه از تیرگی روابط ابوطلحه با حسین بن طاهر و اسحاق، خجستانی بهره می‌برد و بر نیشابور مسلط می‌شود. پس از تسلط خجستانی بر نیشابور، ابوطلحه به سمت حسن بن زید رفت و با کمک سپاه حسن به نیشابور برگشت ولی چون کاری از پیش نبرد، بازگشت و بلخ را در محاصره گرفت که این واقعه در سال ۲۶۵ هـ ق بود. پس از رفتن ابوطلحه به سمت بلخ، مردم نیشابور به خجستانی کمک کردند تا به گرگان تاخت و آنجا را گرفت.^{۲۳} حسین بن طاهر هم که در نیشابور بود، با غلبه خجستانی در نیشابور، به سمت مرو رفت و آنجا ماند.^{۲۴} نرشخی می‌نویسد:

«خبر دادند که حسین بن طاهر از جیحون بگذشت با دو هزار مرد خوارزمی. امیر اسماعیل بر نشست و بیرون (آمد) و حرب سخت کردند و حسین بن طاهر هزیمت شد و از لشکر وی بعضی کشته شدند و بعضی به آب غرق شدند و هفتاد مرد اسیر شدند».^{۲۵}

بعد از شکست، حسین بن طاهر به سمت مرو رفت. در ایام آوارگی وی، خجستانی بر نیشابور کاملاً مسلط شده بود. ابوظحله حتی با کمک گرفتن از حسین بن زید علوی نتوانست قدرت را در این شهر به دست گیرد و به ناچار به سمت بلخ عقب نشست. اقدامات خجستانی نشان داد که امید حمایت او از طاهریان رویائی بیش نیست و هر چه او ادعا می‌کند که برای آل طاهر تلاش می‌ورزد، دروغی بیش نیست.^{۲۶} به همین دلیل در سال ۲۶۳هـ/ ۸۷۶ م احمد بن محمد بن طاهر که والی خوارزم بود، یکی از سرداران خود به نام ابوالعباس نوفلی را با پنج هزار مرد جنگی برای تصرف حکومت پدرش به نیشابور فرستاد. ظاهراً اقدامات نوفلی با خشونت توأم بوده است، زیرا خجستانی سفیرانی فرستاد تا او را از ستمگیری باز دارند. اما وی رسولان خجستانی را تنبیه کرد. نوع برخورد خشونت‌آمیز او سبب حمایت مجدد مردم نیشابور از خجستانی شد. به همین علت در جنگی که میان آن دو به وقوع پیوست، سردار احمد بن محمد بن طاهر کشته شد. خجستانی بعد از این پیروزی آگاهی یافت که ابراهیم بن محمد با طلحه وارد مرو شده است. بنابراین وی نیز برای دستگیری او وارد مرو شد ظاهراً در این زمان، حسین بن طاهر نیز بعد از شکست دادن ابراهیم، مرو را به موسی بلخی سپرد و خود وارد نیشابور شد. حسین بن طاهر پس از این درگیری‌ها و شکست از امیر اسماعیل وارد مرو شد و در آن شهر خوش رفتاری نمود و بیست هزار هزار درهم به او رسید.^{۲۷} گمان می‌رود پس از آن حسین بن طاهر در همان شهر مرو باقی مانده باشد. طبری در حوادث سال ۲۶۷ هـ/ ۸۸۰ م از او یاد می‌کند که در منابر خراسان خطبه به نام محمد بن طاهر می‌خوانده‌اند. بنابراین،

وی از آرزوی حکومت خراسان تنها مدتی امارت مرو را به دست آورد. پس از آن دیگر سخنی از او به میان نیامده و احتمالاً وی در همان جا در گذشته است. سمعانی از نواده‌ی وی که در سال ۴۷۱ هـ/ ۱۰۷۸ م در مرو مرده است، یاد می‌کند.^{۲۸}

حضور خجستانی در نیشابور با اقدامات و تحولاتی به همراه بود. وی دست به اقداماتی زد تا تسلط خود را تحکیم بخشد. او در این راستا بین فقها اختلاف ایجاد کرد، زیرا بعضی از آنان به سمت عمرولیث متمایل بودند که از جانب خلیفه برگزیده شده بود. خجستانی به منظور این که بین کیکان (حیکان قاری) یحیی بن محمد بن یحیی ذهلی و طرفداران عمرولیث، با دیگر فقها اختلاف ایجاد کند، فقهای پیرو مذهب عراقیان [حنفی] را به خود نزدیک ساخت و در نتیجه، آنها از کیکان بریدند و با او مخالفت نمودند، زیرا او پیرو اهل مدینه [شافعی] بود. پس از این احمد بن منه را به جانشینی خود در نیشابور گماشت.^{۲۹} همچنین برای اینکه خود را فردی مذهبی نشان دهد و از احساسات مذهبی مردم علیه عمرولیث سود جوید، دست به ساختن مسجد شهر سبزوار و تهیه منبر آن زد.^{۳۰} پس از جانشین ساختن احمد بن منه، خجستانی به هرات لشکر کشید ولی موفق به فتح هرات و شکست دادن عمرو نشد و در نتیجه به سمت سیستان تاخت و محمد بن حسن درهمی را که نایب عمرولیث بود محاصره نمود. وکلای عمرو از محمد بن حسن حمایت کردند و در مقابل خجستانی مقاومت نمودند. عمرو هم پنهانی اموال و مردانی را می‌فرستاد و در نتیجه خجستانی در سیستان موفق نشد و ناچار بازگشت او در هنگام بازگشت به غارت نواحی اطراف سیستان پرداخت.^{۳۱}

در مقابل خجستانی، عمرولیث نیز بیکار ننشست. بجز مقاومت در مقابل خجستانی و کمک به عاملان خود در سیستان، عمرولیث از غیبت خجستانی استفاده کرد و به طرفداران خود در نیشابور نیز کمک نمود. ظلم احمد بن منه عامل خجستانی در نیشابور، سبب شد

مردم شورش کنند و با کیکان همراه شوند و هنگامی که عمرولیث به آنان کمک کرد، موفق شدند احمد بن منه را دستگیر و اسیر سازند.^{۳۲} به جز این عمرولیث سعی کرد، تعدادی از سالوکان خراسان را که با خجستانی همراهی نکرده بودند جذب کند و در مقابل خجستانی قرار دهد. این افراد اصرم بن سیف، محمد بن زیدویه و ابوظلحه منصور بن مسلم بودند که عمرو به آنان خلعت داد و از این بین، ابوظلحه را که سابقه دشمنی با خجستانی داشت به سپهسالاری خراسان برگزید.^{۳۳} عمرولیث ابوظلحه را که به محاصره بلخ پرداخته بود با مالی ارزشمند جذب کرد و به نیابت خود در خراسان گماشت و خود به سمت سیستان برگشت تا به دفع فتنه محمد بن اللیث در فارس بپردازد.^{۳۴} او تا سال ۲۷۰ هـ ق در فارس بود.

خجستانی که از محاصره عمرو در هرات و نایبان او در سیستان سودی نبرده و به غارت سیستان مشغول بود ناچار شد به نیشابور برگردد. علت بازگشت او این بود که عامل عمرو به سمت نیشابور رفته بود تا با کمک کیکان شهر را بگیرد و به خجستانی این خبر رسیده بود که فضل بن یوسف در نیشابور قصد خزاین او و مادر او را دارد.^{۳۵} خجستانی به نیشابور برگشت و بعد در نیشابور کیکان و حامیان او را کشت^{۳۶} با تسلط خجستانی بر خراسان رقیب وی ابوظلحه با یاری عمرولیث، در مقابل خجستانی ایستادگی نمود. خجستانی برای دفع وی به سمت سرخس لشکر کشید. و در نتیجه ابوظلحه شکست خورد و به سمت سیستان گریخت و خجستانی به سمت طخارستان رفت.^{۳۷} مجدداً محمد بن حسن درهمی به ابوظلحه کمک مالی و نظامی نمود و عمرولیث را آگاه کرد. عمرو به ابوظلحه پیغام داد به خراسان برگردد ولی ابوظلحه هنگامی که به خراسان برگشت با خجستانی درگیر نشد ولی تا سال ۲۷۰ هـ ق. که عمرو به خراسان آمد به رقابت با خجستانی و سپس رافع بن هرثمه پرداخت.^{۳۸}

موقعیت خجستانی آن چنان در نیشابور تقویت شده بود که در سال ۲۶۷هـ/ ۸۸۰ م نام طاهریان را از خطبه انداخت و تنها به نام خود و خلیفه خبطه خواند همچنین ضرب مسکوکات طلا را که ظاهراً در زمان طاهریان سابقه نداشت، به نام خود ضرب کرد.^{۳۹}

منازعات پیاپی ابوظلحه با خجستانی چنان بود که مؤلف تاریخ سیستان آورده است که ابوظلحه به گرگان رفت. تا خجستانی هم از طرف سیستان و هم گرگان در معرض تهدید باشد.^{۴۰} ابن اثیر و ابن خلدون معتقدند که ابوظلحه به نیشابور آمد. حتی به گفته ابن-اثیر در غیاب خجستانی و زمانی که او در تخارستان به سر می‌برد، شخصی به نام عباس قطان بر نیشابور مستولی شده بود. هر دو نویسنده معتقدند که علت بازگشت خجستانی به سمت نیشابور این بود که شنید ابوظلحه در نیشابور مادر او را دستگیر نموده است.^{۴۱}

زمانی که خجستانی برای آزاد ساختن مادرش آمد، کشته شد. اقدام وی در تلافی کشته شدن مادرش بسیار سخت بود چنانکه:

احمد بن عبدالله (خجستانی) از «طایکان» که بازگشت آن هم پس از قتل مادرش یک نیزه در صحن خانه به زمین نشاند و گفت: باید اهالی نیشابور (خون‌بها بدهند) آن قدر گوهر بریزند تا سر این نیزه بگذرد. اهالی از او ترسیدند و بسیاری از بزرگان پنهان شدند و مردم بدعا دست برداشتند و از ابوعثمان و دیگران از پیروان ابوحفص پارسا خواستند که در پیشگاه خداوند دعا و تضرع کنند که آن ستم را از آنها دفع فرماید. پارسایان هم دعا کردند که خداوند آن بلا را از آنها زایل فرمود.

پیرامون قتل خجستانی دو روایت بیان شده است. یکی آنکه در حوالی هرات توسط غلامانش به قتل رسید. دوم آنکه هنگامی که به نیشابور آمد و فهمید مادرش کشته شده ظلم و ستم وی بر مردم افزایش یافت و در آنجا توسط دو تن از غلامانش به نامهای

رامجور [رامحور] و قتلغ کشته شد. ابن اثیر روایت کشته شدن وی را که ناشی از اوضاع نابسامان سپاهیان در نیشابور است را این گونه آورده است:

«خجستانی در «طخارستان» بود که خبر رسید مادرش گرفتار شده او با شتاب جنید و چون نزدیک هرات رسید غلامی از غلامان ابوظلحه بنام «بینال ده هزار» از او امان خواست و پناه برد. خبر ابوظلحه باو زودتر رسید (که آن غلام وضع را شرح داد). خجستانی هم غلامی داشت بنام «رامجور» که گنج دار و حافظ اموال او بود. خجستانی با مزاح باو گفت: خواجه (آقای) تو رسیده و امان خواسته چنانکه می‌دانی تو خود می‌دانی چگونه از او پذیرایی کنی. آن غلام (از اینکه پناهنده آقای او باشد) رنجید و کینه بدل گرفت و ترسید که آن غلام بر او مقدم شود. رامجور تصمیم گرفت که احمد را بکشد. احمد غلام دیگری هم داشت بنام «قتلغ» که آبدار او بود روزی باو شراب داد و احمد چیزی در مینا دید دستور داد که یک چشم قتلغ را بکنند او هم کینه او را بدل گرفت. «رامجور» و «قتلغ» هر دو توطئه چیدند که احمد را بکشند، روزی احمد در نیشابور هنگامی که تازه از «طایکان» رسیده بود باده نوشید و مست شد و خوابید اتباع او متفرق و دور شدند. «رامجور» و «قتلغ» هر دو او را کشتند و آن در تاریخ شوال سنه دویست و شصت و هشت بود».^{۴۲}

احمد مردی کریم و سخی و دلیر و نیکو صحبت بود که بیاران و دوستان و آنانی که قبل از امارت با او بودند انعام و اکرام و احسان می‌کرد و نسبت به آنها تغییر حال نداد و تواضع و ادب را ادامه داد. پس از قتل خجستانی سپاهیان او رافع بن هرثمه را به سرداری سپاه انتخاب نمودند. و او نیز در مدت اسارت خود به شهرهای خراسان از نام و موقعیت طاهریان سود جست.

نتیجه گیری

سقوط حکومت طاهریان در خراسان با تحولات و آشوبهای سیاسی - نظامی بسیار همراه بود. یعقوب پس از فتح نیشابور بسیاری از بزرگان خاندان طاهری را در سفر به سیستان با خود به اسارت برد. خلاء قدرت سیاسی با عزیمت یعقوب از نیشابور فرصت مناسبی را برای بسیاری از مدعیان جدید فراهم ساخت. در این میان برخی از سرداران پیشین طاهری که به دلایلی خود را به یعقوب نزدیک کرده بودند برای بهره گرفتن از فرصت جدید تلاش نمودند. احمد بن عبدالله خجستانی سردار پیشین محمد بن طاهر با اعتماد و همراهی دیگران در این زمینه موفقیت بیشتری کسب کرد.

وی با نزدیک کردن خود به علی بن لیث و سپس جلب نظر دیگر سرداران خراسان توانست نیشابور را تصرف کند. تلاش‌های حسین بن طاهر برای بازیابی حکومت طاهریان و حمایت نیشابوریان از این خاندان سبب گردید تا خجستانی خود را نایب آنان در نیشابور معرفی نماید. این اقدام اگرچه تمرد بر ضد یعقوب بود ولی دوری وی از خراسان و درگیرهای خجستانی با ابوطححه و نیز مخالفت‌های وی با حسین بن طاهر اگرچه نفوذ اجتماعی وی را در نزد مردم کمتر ساخته بود، اما تلاشهای نظامی او سبب شد تا در سال ۲۶۷ هجری نام طاهریان را از خطبه بیاندازد و فقط به نام خود و خلیفه خطبه بخواند. وی ضرب سکه طلا را که در زمان طاهریان سابقه نداشت به نام خود ضرب کرد. بی‌شک اعلان برائت از طاهریان چندان خوشایند خلیفه و نیز اهالی خراسان که همچنان دل‌های آنان با طاهریان بود قرار نگرفت. بازتاب این سیاست‌ها به توسعه قدرت عمرو لیث و درگیری وی با خجستانی انجامید. ستم‌های خجستانی و عاملانش در نیشابور به همراهی آنان با عمرو لیث منجر شد و سرانجام خشونت وی با غلامانش، توطئه قتل وی را به همراه داشت. مرگ وی آرامشی را برای خراسان به ارمغان نیاورد بلکه فرصت مناسبی را در اختیار رافع بن هرثمه قرار داد تا به امید کسب قدرت در خراسان تلاش نماید.

یادداشت‌ها

- ۱- ابن حوقل، سفرنامه ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۱۷۵.
- ۲- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، چهار مقاله، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۲؛ اشرف صادقی، علی، «نخستین شاعر فارسی سرای و آغاز شعر عروضی فارسی»، مجله معارف دوره اول، شماره ۲، مرداد و آبان ۱۳۶۳، ص ۸۸.
- ۳- ر.ک: عروضی سمرقندی، چهار مقاله، ص ۴۲-۴۳؛ ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی، تهران: علمی، ۱۳۵۱، ج ۱۲، ص ۱۴۷-۱۴۸.
- ۴- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۳۸.
- ۵- ابن خلدون، عبدالرحمان، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۸۸.
- ۶- ابن فندق، (علی بن زید بیهقی)، تاریخ بیهقی، به تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، با مقدمه عدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱، ص ۶۹-۶۶.
- ۷- گنم، تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به همت محمد رضائی، تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶، صص ۲۲۴-۲۲۵.
- ۸- همان، صص ۲۲۶.
- ۹- ابن اثیر، الکامل، ج ۱۲، صص ۱۴۷-۱۴۸.
- ۱۰- نظام‌الدین طوسی، ابوعلی حسن، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵، ص ۲۹۶.
- ۱۱- همان، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ نظامی عروضی، چهار مقاله، ص ۴۳.
- ۱۲- هنگامی که یعقوب به ابراهیم به خاطر درگیری‌هایش در طبرستان خلعت داد مورد حسد خجستانی واقع شد و او ابتدا ابراهیم را نسبت به یعقوب بدگمان کرد و سپس با وی وعده نهاد که از نزد یعقوب فرار کنند و نزد برادر ابراهیم، یعمر بروند و علیه یعقوب شورش کنند. چون ابراهیم در وعده‌گاه حاضر شد و خجستانی را ندید، خود به تنهایی رفت و خجستانی هم خبر فرار ابراهیم

- را به یعقوب داد و در نتیجه ابراهیم در سرخس توسط نیروهای یعقوب دستگیر و کشته شد. رک:
- ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۲، ص ۱۴۷-۱۴۸.
- ^{۱۳} - همان، ص ۱۴۹.
- ^{۱۴} - همان، ص ۱۵۰.
- ^{۱۵} - همان، ص ۱۴۹.
- ^{۱۶} - اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۲۱۰.
- ^{۱۷} - ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۸.
- ^{۱۸} - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۹، ج ۱۵، ص ۶۴۶۸.
- ^{۱۹} - ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، صص ۴۸۸-۴۸۹.
- ^{۲۰} - همان.
- ^{۲۱} - طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۵، ص ۶۴۸۱.
- ^{۲۲} - ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، صص ۴۸۸-۴۸۹.
- ^{۲۳} - همان، صص ۴۸۸-۴۸۹.
- ^{۲۴} - طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۵، ص ۶۴۸۱.
- ^{۲۵} - نرشخی، محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر القبای، تلخیص محمد بن زفر بن محمد، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۱۱۲.
- ^{۲۶} - طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۵، ص ۶۴۸۱.
- ^{۲۷} - ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه حسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰، ج ۵ و ۴، ص ۱۵۳.
- ^{۲۸} - سمعانی، عبدالکریم، الانساب، الجزء رابع، تعلیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م، به نقل از نفیسی، سعید، تاریخ خاندان طاهری، تهران: اقبال، ۱۳۳۵، ص ۲۳.
- ^{۲۹} - گردیزی، ضحاک بن محمود، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۳۱۲؛ ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۲، ص ۱۵۲.

- ۳۰- ابن فندق، تاریخ بیهق، صص ۴۹-۵۰.
- ۳۱- گمنام، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، صص ۲۳۶-۲۳۸؛ خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد، مجمل فصیحی، تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد: چاپ توس، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۵۱.
- ۳۲- ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۲، ص ۱۵۳؛ ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، ص ۴۹۰.
- ۳۳- گمنام، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، ص ۲۳۸.
- ۳۴- ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۱.
- ۳۵- گمنام، تاریخ سیستان، ویرایش متن جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳، صص ۱۲۲-۱۲۳.
- ۳۶- ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۲، ص ۱۵۳.
- ۳۷- همان، ص ۱۵۳؛ گمنام، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، ص ۲۳۹.
- ۳۸- گمنام، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، صص ۲۳۸-۲۳۹.
- ۳۹- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۵۴۶.
- ۴۰- همان.
- ۴۱- ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۱؛ ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۲، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ تاریخ سیستان بازگشت خجستانی را به نیشابور برای رها ساختن مادرش از دست فضل بن یوسف (عامل عمرو) نوشته است. ر.ک: گمنام، تاریخ سیستان، ویرایش جعفر مدرس صادقی، صص ۱۲۲-۱۲۳.
- ۴۲- ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۲، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، ص ۵۱۲-۵۱۳.